

درباب هنر معاصر

سزار آیرا

ترجمهٔ مریم فراهانی

www.ketab.ir



کتابخانه ملی و اسنادخانه ایران | دفتر مرکزی: تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۳۳
تلفن: ۶۶۱۱۱۱۱۱ | فکس: ۶۶۱۱۱۱۱۱ | وبسایت: www.ketab.ir
پست الکترونیک: ketab@ketab.ir
مدیرعامل: دکتر سید علی حسینی
رئیس هیئت مدیره: دکتر سید علی حسینی

مجموعه

اکفراسیس

-۶-

سرشناسه: آیرا، سزار، ۱۹۴۹-م.

Aira, César

عنوان و نام پدیدآور: در باب هنر معاصر/سزار آیرا؛ ترجمه مریم فراهانی؛ ویرایش طاهر

مشخصات نشر: تهران: کتاب آبان، ۱۴۰۳.

مشخصات ظاهری: ۱۶۸-۶۲۲-۶۰۲۵-۶۹-۰-۸

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۰۲۵-۸۷-۴

شابک مجموعه: ۹۷۸-۶۲۲-۶۰۲۵-۸۷-۴

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: *Discreet Arte Contemporáneo*

یادداشت: کتاب حاضر از متن انگلیسی با عنوان *On Contemporary Art* به

فارسی برگردانده شده است.

موضوع: هنر و ادبیات

Art and literature

هنر نوین -- قرن ۲۰م.

Art, Modern -- 20th century

هنر نوین -- نقد و تفسیر

Art, Modern -- Criticism and interpretation

شناسه افزوده: سربندی فراهانی، مریم، ۱۳۷۱-، مترجم

رده بندی کنگره: PN۸۵

رده بندی دیویی: ۸۰۹

شماره کتابشناسی ملی: ۹۷۰۷۴۶۹

ناشر: کتاب آبان

مؤلف: سزار آیرا

مترجم: مریم فراهانی

دبیر مجموعه: طاهر رضا زاده

مدیر دیزاین و طراح یونیفرم: احسان رضوانی

صفحه آرایی: آتلیه گرافیک آبان (فاطمه چهاردولی)

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: بوستان کتاب

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۳

تیراژ: ۵۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۰۲۵-۶۹-۰۰

شابک مجموعه: ۹۷۸-۶۲۲-۶۰۲۵-۸۷-۴

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

کتاب در دسترس است، مجموعه آثار آنتن-۹



انتشارات کتاب آبان ۱۰۰۰۰۰۰۰ ریال

تهران | خیابان انقلاب | خیابان فخر رازی | کوی فاتحی داریان
شماره ۲ | طبقه همکف | واحد ۱۰ | کد پستی: ۱۳۱۴۷۳۴۸۶۶
شماره تماس: (۰۲۱) ۶۶۹۵۵۰۱۲

www.abanbooks.com

info@abanbooks.com

وبسایت

پست الکترونیک



انتشارات کتاب آبان



پیشگفتار/ ویل چانسler ۹

درباب هنر معاصر/ سزار آیرا ۱۵

پی گفتار/ الکساندر کلیمن ۴۹

یادداشت‌ها ۵۷

واژه‌نامه ۵۹

www.ketab.ir

اولین خاطره‌ام از زمانی که مغلوب زبان شدم در ماشین مادرم بود که نوشته روی آینه بغل را خواندم: اشیا از آنچه در آینه می‌بینید به شما نزدیک‌ترند. تازه به جایگاه صندلی جلو ارتقا یافته بودم و باقی سفر را به تماشای درختانی می‌گذراندم که یکی یکی از مقابل پنجره رد می‌شدند. نگاه می‌کردم ببینم در آینه چه شکلی می‌شوند، بعد ردشان را دنبال می‌کردم تا وقتی که از نظر محو شوند. متوجه نمی‌شدم که اشیا و ظاهرشان چطور می‌توانستند از هم فاصله بگیرند. این منطق جدید تصاویر چه بود؟ آیا ابعاد بزرگ‌ها همیشه این فاصله بین واقعیت و آنچه به چشم می‌آمد را در نظر داشتند؟ سزار آیرا رساله خود، «در باب هنر معاصر»، را با این فرض آغاز می‌کند که ممکن است این فاصله بین ظاهر و واقعیت منشأ هنر کلاسیک باشد (و این برای او یعنی تمام هنرهای پیش از مارسل دوشان). آیرا ابتدا از ما می‌خواهد افراد قبیله‌ای از دوران پارینه‌سنگی را تصور کنیم که در غاری تنگ هم نشسته‌اند. نور آتش بر نقاشی شکار دیواره غار می‌تابد. شاید از زاویه‌ای دیگر، و در اثر شدت آتش داخل گودال یا مشعلی لرزان، پاهای گاومیشی در حالت دویدن به نظر برسد. ولی با انیمیشن هم خیلی فاصله داریم،

چه برسد به سینما. هر چقدر هم که تصویر روی دیوار جالب باشد، نقاشی شکار فاقد احساس شکار است. فقط ... مسطح است. برویم سراغ قصه‌گو.

کار قصه‌گو ترجمهٔ وقایع است، نه نقل آنها. واقعیت‌های دم دست - «گاو میشی بود که از بس به سمتش نیزه پرتاب کردیم مُرد» - دستاویز داستان‌اند، نه خود داستان. تجربه‌ای مشابه آدم‌ها را به خواب می‌برد، اما، اگر قصه‌گو کاری کند که شکار، دوباره، درست داخل غار *اتفاق* بیفتد، آدم‌های آن سوی تپه می‌آیند تا خبرش را بشنوند. آیرا می‌نویسد، «واسطه‌گری تصاویر فاصله‌ای را تحمیل می‌کند و آن فاصله فضایی را پدید می‌آورد که واژگان می‌توانند در آن طنین‌انداز شوند و در مظاهر متعددی جلوه‌گر شوند، فراتر از کاربردشان.» می‌خواهم بر اهمیت مطالعهٔ بصری آیرا تأکید کنم، هنگامی که فاصلهٔ بین اشیای هنری و تصاویر آنها را از نظر بیننده توصیف می‌کند. بیننده می‌تواند، ضمن تصور این فاصله‌ها، توازن فضا را احساس کند، توازنی مشابه صوت پُرتنین سیم ویولنی که حول یک نقطه متمرکز شده.

بر حسب اتفاق، آیرا، ضمن ترجمهٔ فاصلهٔ بین نظاره‌کننده و نظاره‌شونده، تعریفی عالی از اصل مفهوم «اکفراستیکس» ارائه می‌دهد. توصیف شیء هنری کار مفیدی نیست. داستان‌های اکفراستیک دربارهٔ امور خارق‌العاده، مانند روایت هومر از سپر آشیل، به جای آنکه بکوشند ما را به شیء هنری نزدیک‌تر کنند تا ما به تدریج به خود آن شیء برسیم، آن شیء را همواره در فاصله ننگه می‌دارند. شاعر، برای ترسیم سپر آشیل با همان دقتی که به چشم ساحل‌نشینان تروا می‌آمده، باید آن را آن قدر نزدیک چشم ذهن می‌آورده که خواننده می‌توانسته تصویر عروسی نقش بسته بر روی صفحهٔ سپر را ببیند، نیز باید آن را آن قدر در فاصله ننگه می‌داشته که

طرح‌های دریایی حاشیه آن دیده شود. وقتی هنرمند و نویسنده با اثربخشی تمام در خلق این فاصله ابدی توفیق می‌یابند، بیننده یا خواننده می‌تواند در جهان اثر زیست کند.

با این حال، این فاصله واسطه بین اثر هنری و واقعیت صرفاً اولین نوع از چندین فاصله‌ای است که آیرا درخصوص ارتباط ما با هنر متذکر می‌شود. با ظهور عکاسی شکاف موجود در هنر کلاسیک، که قبلاً امکان «خیال‌پردازی زایا» را فراهم می‌کرد، از بین رفت. از طرف دیگر، هنر معاصر یک گام جلوتر از بازتولید می‌رود و به این ترتیب خود را متمایز می‌کند. آیرا از تجربه ورق‌زدن مجله آرت فروم و «تحلیل روندگی و مایوس‌کنندگی بیش‌ازپیش نمایش بصری» می‌گوید. ابتدا، این توصیف سرزنش‌آمیز به نظر می‌رسد، اما در دل شرایط می‌بینیم که مجلات هنری تقصیرند و احتمالاً به خاطر پرننگ کردن هنر معاصر - که هرگز به قدر کافی امکان بازتولید در صفحات را ندارد - نمایش تجسمین‌اند. بنابراین، با هیجان به هنر معاصر روی می‌آوریم، زیرا در قلمرو این هنر امکان قصه‌گویی هست. آیرا تلی از شن را کف گالری‌ای تصور می‌کند و می‌اندیشد، «ممکن است این شن‌ها متعلق به شبه جزیره ای بوده باشند که به موزه‌ای در آلاسکا منتقل شده‌اند، یا مگر خلق ایده آن را بر عهده ناظران گذاشته باشند، به این ترتیب که پخش و پلايش کنند یا رویش بنشینند یا هر یک دانه‌ای بردارند؛ شاید هم شن‌ها مجسمه‌ای از کنستانتین برانکوزی را پوشانده باشند... نمی‌توان از کانسپت عکاسی کرد.» گزارش هنرمند اغلب متنی ضعیف تلقی می‌شود که لزوماً نمی‌تواند تمام داستان‌های ناگفته را به صرف روایت یک داستان نقل کند. در اینجا، ادبیات می‌تواند نقش «پلی نقره‌ای» را ایفا کند میان تجسم‌یافته‌ها و تجسم‌نیافته‌ها. پس وقتی شکافی نباشد پل‌ها به چه کار می‌آیند؟

امروزه به سختی می‌توان تصور کرد که کسی در ستایش فاصله مقاله‌ای بنویسد. ما ناخودآگاه زیاده‌خواه و آزمندیم و می‌خواهیم همه چیز را به چنگ بیاوریم. دوستی درمورد رابطه‌ی دورادور خود برایمان می‌گوید و ما، که نمی‌توانیم جلوی خودمان را بگیریم، چهره در هم می‌کشیم و حیرت می‌کنیم از اینکه او چطور این خطر را به جان می‌خرد و نمی‌داند که این نوع رابطه راه به جایی نمی‌برد. دوست دیگری دوهفته‌ای سفری می‌رود و ما مجبور می‌شویم برای بازگشتش به خانه مهمانی‌ای ترتیب بدهیم؛ انگار معجزه‌ای شده و او از جهان مردگان بازگشته است. مطالعه‌ی رساله‌ی سزار آیرا مرا دوباره سر ذوق آورده است درباره‌ی ظرفیت‌های نهفته در فاصله داشتن تصویری در فاصله‌ای ثابت و سرهم کردن داستان‌هایی در این شکاف، بدون توجه به ضرورت هرچه نزدیک‌تر شدن. بینش مطرح شده در این رساله مرا، بیش از هر چیز، یاد فیلم‌های یاسوجیرو اوزو می‌اندازد و یاد قابلیت‌های روایت با دوربینی کاشته شده در ارتفاع کوتاه و فاصله ثابت، و متمرکز بر فضای ثابت. محدودیت خلاقانه کارگردانان هنرمندان یا نویسندگان در زوم کردن روی تصویر پیش رو امکان خلق روایت‌های بی‌شماری را فراهم می‌کند. راهکار این است که مسیری را بزنیم به سوی آن شکاف کوچک و مدام در حال تحلیل رفتن و، به قول آیرا، «نوشتن پانویس‌ها».